

## شناسایی ناکارآمدی عوامل دولت - ملت سازی در منطقه خلیج فارس با تکیه بر عوامل ژئوپلیتیکی

بهادر زارعی<sup>۱</sup>، کیومرث یزدان پناه<sup>۱</sup>، عباس نجار<sup>۲</sup>

### چکیده

پژوهش حاضر به موضوع ناتمام دولت- ملت سازی در کشورهای منطقه خلیج فارس و عواملی که در این منطقه اعم از داخلی و خارجی را در برمی گیرد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. موضوعاتی که به آن پرداخته شده؛ بررسی شبه دولت های منطقه و تمام تلاش آنها برای عدم تکامل و تمایل به سمت تشکیل یک دولت ملی فراگیر، همچنین نقش دولت های فرامنطقه ای در این کشورها و عدم علاقه براساس شناختی که از این جوامع و حکومت های برآمده از آن دارند، به تغییر حکومت های قبيله ای به دولت های ملی فراگیر است تا بتوانند سازوکار و کار ویژه های اصلی دولت ملی در کشور خود از جمله ساخت ملت و قدرتی فراگیر اقدام کنند، بوده است. این پژوهش به دنبال پاسخ به این سوال اساسی است که چه عواملی در منطقه خلیج فارس باعث ناتوانی و عدم توفیق در شکل گیری فرآیند دولت - ملت شده است. یافته ها نشان می دهد عدم تمایل حکومت های قبيله ای به تشکیل دولت ملتی فراگیر، بی توجهی و بی علاقه گی قدرت های فرامنطقه ای به روی کار آمدن دولتی کارآمد، حضور و فعال بودن اندیشه اسلامی و مولفه های موجود و مستقر در افکار و اذهان مسلمانان در برابر عوامل سازنده ناسیونالیسم که تماماً عرفی و دولت های ملی در ساخت و تداوم آن نقش آفرین هستند، تضادها و چالش هایی را در عرصه ملی و بین المللی ایجاد کرده و شبه دولت های موجود در این منطقه تاکنون نتوانسته اند در تشکیل دولت ملی مدرن موفق شوند. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و روش قیاسی در مقیاس کلان منطقه ای است.

واژگان کلیدی: منطقه خلیج فارس، دولت- ملت سازی، نگرش امت محوری، قدرت های فرامنطقه ای

<sup>۱</sup> استادیار، گروه جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران پردیس البرز naji522002@yahoo.com

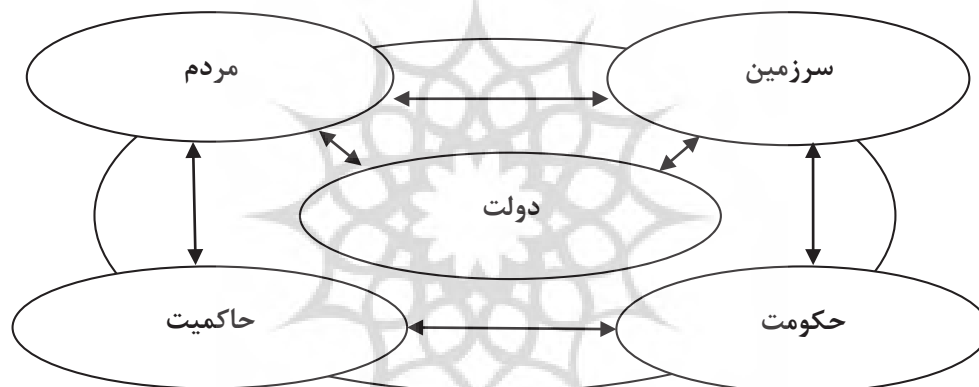
**مقدمه**

فرآیند دولت- ملت‌سازی در منطقه خلیج‌فارس بعنوان پروسه‌ای ناقص و ناتمام و در نتیجه ناکارآمد لنگان‌لنگان به حیات سیاسی پر مشکل خود تاکنون ادامه داده است. مجموعه عوامل داخلی و خارجی در این ناتوانی و ناکارآمدی نقش‌آفرین بوده است. در این پژوهش به موضوع ناتمام دولت- ملت‌سازی در کشورهای منطقه خلیج‌فارس و عواملی که در این منطقه اعم از داخلی و خارجی را در برمی‌گیرد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. شکل‌گیری دولت ملت‌های ناقص‌الخلقه در این منطقه را باید به ویژگی‌های نظام ایلی و قبیله‌ای تکامل نیافته که بخشی از آن خواست حاکمان منطقه و بخشی دیگر ناشی از همکاری و همراهی قدرت‌های فرامنطقه‌ای با این دولت‌ها بوده است، مرتبط دانست. اساساً در منطقه خلیج‌فارس و جوامع آن به دلیل استقرار ارزش‌های اسلامی، ایلی و قبیله‌ای، هنجارهای عرفی برآمده از اندیشه ناسیونالیسم در این ناحیه به سختی می‌تواند رشد و نضج یابد. نگرش امت‌محوری بعنوان عقیده پایدار مردم علیه ملی‌گرایی و مولفه‌های آن و همچنین بی‌علاقه بودن حکومت‌های ایلی به تغییر و تکامل حکومت خود، نقش‌آفرین و مانعی مهم در این راه پریپیچ و چالش بوده است. یکی از موضوعاتی که در این پژوهش به آن پرداخته شده بررسی شبه دولت‌های منطقه و تمام تلاش آنها برای عدم تکامل و تمایل به سمت ساخت یک دولت ملی فراگیر، همچنین نقش دولت‌های فرامنطقه‌ای در این کشورها و عدم علاقه براساس شناختی که از این جوامع و حکومت‌های برآمده از آن دارند، به تغییر حکومت‌های قبیله‌ای به دولت‌های ملی فراگیر است تا بتوانند سازوکار و کار ویژه‌های اصلی دولت ملی در کشور خود از جمله ساخت ملت و قدرتی فراگیر اقدام کنند، بوده است. بنابراین هیچ‌کدام از کشورهای منطقه خلیج‌فارس در فرآیند ساخت دولت- ملت نظیر آنچه در کشورهای غربی و یا شرقی رخ داده است، خواسته یا ناخواسته موفق نبوده‌اند و در قامت یک حکومت قبیله‌ای به جای دولت ملی فراگیر در عرصه جغرافیای سیاسی منطقه در پناه رانتی ریسیم و قدرت‌های فرامنطقه‌ای به حیات سیاسی ناقص و ناکارآمد خود ادامه می‌دهند.

**۱- ادبیات نظری****۱-۱- دولت**

اصطلاح دولت را برای اشاره به طیفی پیچیده مرکب از چیزهای مختلف بکار برده‌اند: مجموعه‌ای از نهادها، واحدی سرزمینی، اندیشه‌ای فلسفی، ابزار اعمال فشار یا سرکوبی، و مانند آنها. این پیچیدگی تا حدی از آنجاست که، دولت را از سه دیدگاه متفاوت دیده‌اند؛ چشم‌انداز ایدئالیستی، چشم‌انداز کارکردگرایان و

چشم‌اندازی سازمانی. دولت انجمنی سیاسی است که درون مرزهای تعریف شده سرزمین، صلاحیت حکمرانی خود را اعمال می‌کند، و با استفاده از مجموعه‌ای از نهادهای دائمی اقتدارش را بکار می‌برد (هیود، ۱۳۸۹: ۱۳۰). به گفته بشیریه: دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۶). اصطلاح دولت اغلب به دو مفهوم مرتبط باهم ولی متمایز بکار می‌رود. گاهی به مجموعه خاصی از افراد گفته می‌شود که هر یک با خصوصیات و نقطه ضعف‌ها و فضیلت‌های فردی ویژه، وظایف خاصی را در جامعه‌ای معین و در زمانی معین انجام می‌دهند. گاهی نیز دولت به مجموعه خاصی از نهادها گفته می‌شود، یعنی به یک رشته روش‌های منظم و پذیرفته شده برای اجرای آن وظایف، روش‌هایی که در طول زمان، فارغ از بکارگیرنده‌شان ماندگار هستند (رنی، ۱۳۷۸: ۱۲).



نمودار ۱) عوامل سازنده دولت

(منبع: نگارندگان، ۱۳۹۵)

دولت جهت دست یافتن به فرآیند توسعه و تکامل خود دچار تغییرات اساسی شده است. نخست با ترسیم شکل داخلی ظرف و تعیین جغرافیای داخلی آن دولت توانست شرایطی را فراهم سازد که بتواند مالیات‌ها را از مردم بطور صحیح و به میزان کافی جهت پرداخت هزینه‌های اداره کشور اخذ نماید. «برای دولت کارایی و پویایی روش‌های اخذ مالیات از اهمیت و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود؛ زیرا دریافت مالیات‌های زیاد باعث افزایش درآمدهای حکومت می‌شد و توان آن برای مبارزه با مشکلات مدیریت سرزمینی را افزایش می‌داد. در طول دوران نوین، حکومت‌ها علاوه بر جمع‌آوری مالیات‌ها که مهمترین اولویت کاری آنان محسوب می‌شد، در تأمین امنیت شهروندان، راه‌ها، تجارت و ... نیز درگیر بوده‌اند. دومین تغییر در ماهیت دولت، فرآیند

جمع‌آوری اطلاعات، ثبت و ضبط آن در جریان اداری حکومت، و بهره‌برداری از این اطلاعات ثبت شده در جهت اداره و کنترل مردم جامعه در فرآیند تکامل و توسعه قدرت حکومت، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است. به اعتقاد گیدنز اقدام به جمع‌آوری نظام‌مند اطلاعات و آمار اداری از اهمیتی همسان با یک دگرگونی حکومتی از رژیم‌های مطلق‌گرا به نظام دولت ملی برخوردار است» (گیدنز، ۱۹۸۷: ۱۹۵). سومین تغییر در ماهیت دولت، علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات پیرامون مردم و حوزه سرزمینی باید به تولید علوم و دانش‌های خاص توسط دولت نیز سخن گفت. جونز و دیگران به نقل از میشل فوکو معتقدند: «توانایی دولت در تولید دانش‌های مرتبط با جامعه خود، یکی از کلیدی‌ترین ویژگی‌های رشد و بالندگی قدرت دولت در دوران جدید بوده است» (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۴). چهارمین عاملی که به تکامل و توسعه دولت کمک شایانی نمود اداره و هدایت جنگ‌ها بود. به نظر تیلی: «جنگ، دولت و دولت، جنگ را ساخت». مان معتقد است: «افزایش فرآیند تکامل قدرت دولتی در بلندمدت، نیاز به افزایش توانایی‌های دولت در جهت تداوم جنگ با سایر دولت‌ها، و نیاز مبرم به دفاع از خود در برابر همسایگان خشونت‌طلب بوده است». اگرچه جنگ، نقش مهمی را در شکل‌گیری دولت جدید ایفا کرد، ولی ما باید به دقت از نظریه ابتدایی و مادی‌گرایانه داروین‌یسم اجتماعی که تداعی‌کننده نویسندگان آلمانی یک قرن قبل راتزل و هوفر است پرهیز کنیم؛ آنان دولت مسلح و ستیزه‌جو را به مثابه نیروی برتر در جامعه بشری قلمداد می‌کرد. مویر ادعا می‌کند که، ارتش‌های مزدور، نقش بسیار مهمی را در گذار به سوی دولت‌های خودکامه ایفا کردند. ادعا می‌شود که «انقلاب باروت» نقش تعیین‌کننده‌ای در فروپاشی قدرت اشراف فئودال و تمرکز یافتن قدرت مطلق در شخص پادشاه داشته است» (مویر، ۱۳۷۹: ۱۲۹). تانسی تأکید می‌نماید که دولت‌ها در اروپا و سایر ممالک و مستملکات درگیر فئودالیسم به چیزی که به یک دولت مدرن شباهت زیادی داشت، تحول یافتند. قلمروهایی پدید آمد که دارای مرزهایی معین بودند و در درون این مرزها مقامات مرکزی وجود داشتند که برای خود حقوق و صلاحیت‌های انحصاری قائل بودند، نظام مالیات‌گذاری جدا از اجاره‌بهایی که به مالکان پرداخت می‌شد، و در بعضی موارد، مجالس قانون‌گذاری انتخابی، وجود داشت (تانسی، ۱۳۹۰: ۷۴). توسعه و تکامل از دولت فئودالی به حکومت مطلق‌گرا و از حکومت مطلق‌گرا به دولت ملی مدرن طی زمان نسبتاً طولانی صورت گرفته است. این توسعه و تکامل شامل جایگزینی حاکمیت شخصی (در دولت مطلق‌گرا) به حاکمیت ملی که در آن ملت حامی دولت ملی باشند و اختیارات دولتی که در دولت‌های مطلق‌گرا در اختیار اشراف بود، رو به ضعف گذاشت و از دل آن یک دولت پارلمانی متشکل از نمایندگان ملت سر برآورد. دولت‌ها از هر نوعی که باشند، دارای کارکردهای متفاوت در درون جامعه خویش‌اند. مویر به نقل از جانسون کارکردهای دولت جدید را به صورت زیر خلاصه نموده است:

۱) دولت مجموعه‌ای از کارکردها را در مقام یک محافظ انجام می‌دهد. این کارکردها شامل کار ویژه‌های دیرینه محافظت از شهروندان در مقابل بیگانگان و یکدیگر می‌شود؛

۲) دولت نقش داور را در مشاجرات میان شهروندان، واحدهای تولیدی، منافع و ... ایفا می‌کند. دولت نه تنها قوانین را برای نظارت بر روابط تدوین می‌کند، بلکه قوه قضائیه را برای بکارگیری و تفسیر قانون به وجود می‌آورد؛

۳) دولت به مثابه یک نیروی پیوند دهنده عمل می‌کند و در این نقش، نهادهای دولت تلاش می‌کنند تا اجزای متضاد جامعه ملی را یکپارچه کرده و آنان را در مجموعه منسجم به هم پیوند دهد؛

۴) دولت مانند یک تسهیل‌کننده عمل می‌کند؛ یعنی دولت با درگیر شدن در فعالیت‌هایی نظیر اعطای یارانه حمل‌ونقل احداث و مرمت جاده‌ها و یا درگیر شدن در تولید و انتقال نیروی برق تعامل اجتماعی و اقتصادی را تحریک یا تسریع می‌کند؛

۵) دولت نقش مهم سرمایه‌گذار را نیز ایفا می‌کند. دولت با فراهم ساختن سرمایه برای شرکت‌ها، به اشکال مختلفی نظیر کمک بلاعوض و یارانه، فعالیت‌های اقتصادی را بهبود می‌بخشد؛

۶) سرانجام، حکومت نقش دیوان‌سالاری را هم ایفا می‌کند. حکومت باید از نیروی عظیم کار خود پشتیبانی کند و عناصر درون این نیروی کار قدرتمند نیز منافع خاص خود را کشف کرده و توسعه دهند (مویر، پیشین: ۱۵۵).

## ۱-۲- حکومت

حکومت، در لغت به معنای فرمانفرمایی و حکمرانی است، و بدین معنا، برای آن رابطه پایدار فرماندهی و فرمان‌گزاری میان فرمانفرما و فرمان‌گزار لازم است. حکومت در سیاست به معنای دستگاه فرمانروا در کشور است و به این معنا، دولت نیز هم‌ردیف یا به جای آن بکار برده می‌شود. ولی در علم سیاست و حقوق جدید میان حکومت از یک‌سو و دولت از سوی دیگر فرق گذاشته می‌شود. در نظام‌های قانونی جدید که در آنها تفکیک قوا و اصل حکومت قانون به رسمیت شناخته شده است، حکومت به معنی قوه اجرایی بکار می‌رود (آشوری، ۱۳۸۳: ۱۴۱). سیاست را هر طور تعریف کنیم، بی‌تردید حکومت در کانون آن قرار دارد. حکومت کردن در گسترده‌ترین معنا، حکم راندن یا کاربرد کنترل بر دیگران است. بنابراین فعالیت حکومت متضمن توانایی تصمیم‌گیری و اطمینان یافتن از عملی شدن آنهاست. در این معنا، درون بیشتر نهادهای اجتماعی شکلی از حکومت را می‌توان تشخیص داد. اما دانش واژه «حکومت» را دقیق‌تر هم بکار می‌برند، آنجا که اشاره

به روندهای رسمی و نهادی می‌شود که از راه آنها حکمی در اجتماع در سطح ملی و بین‌المللی، رانده می‌شود. از این‌رو حکومت را می‌توان با ردیفی از نهادهای مستقر و دائمی که وظیفه آنها حفظ نظم عمومی و انجام اقدام جمعی است، یکسان دانست (هیود، پیشین: ۶۳). بشیریه در خصوص حکومت می‌نویسد: حکومت هم به معنای عمل حکم راندن و هم به معنی مجموعه نهادهای مجری احکام بکار می‌رود از این‌رو نسبت به مفهوم انتزاعی تر دولت، مفهومی عینی‌تر است. کار ویژه‌های اصلی حکومت وضع قوانین و اجرای آنهاست. تقسیم وظایف میان نهادهای حکومتی بستگی به سازماندهی حکومت دارد. دستگاه اداری یا بوروکراسی جزء عمده‌ای از حکومت محسوب می‌شود (بشیریه، پیشین: ۳۰). استدلال کلاسیک به سود حکومت می‌تواند در نظریه‌های قرارداد اجتماعی یافت که نخستین بار فیلسوفان سده هفدهم مانند توماس هابز و جان لاک پیش نهادند. در واقع نظریه قرارداد اجتماعی پایه اندیشه سیاسی جدید را گذاشت. هابز در لویاتان (۱۶۵۱) گفت که انسان‌های عاقل باید به حکومت خود احترام بگذارند و از آن اطاعت کنند زیرا بدون حکومت جامعه دستخوش جنگ داخلی و همه با همه می‌شود. می‌توان گفت همه نظام‌های حکومت سه وظیفه یا کار ویژه دارند: نخست، قانونگذاری یا ساختن قوانین، دوم، اجرا یا عملی کردن قوانین، و سوم، تفسیر قانون، یعنی قضاوت در معنای آن. نهادهای حکومت مسئول تدوین قانون، اجرای قانون و تفسیر قانون مربوط و مرتبطاند. کلمه حکومت اگر باصفتی بکار برده شود، برای مشخص کردن نوع رژیم سیاسی است، چنانکه گفته می‌شود حکومت پارلمانی، حکومت دموکراسی. پدیده حکومت از دوران حکومت‌های نخستین در جوامع کشاورزی تاکنون مراحل و اشکال مختلفی نظیر دولت‌شهر، امپراتوری، حکومت‌های محلی قرون وسطی، حکومت‌های مطلقه و حکومت‌های مدرن به شکل دولت ملت و حکومت‌های لیبرال را سپری کرده‌اند. از نظر ترتیب و توالی و پیدایش حکومت و مرتبه اعتبار در نظام جهانی، حکومت‌ها به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند. (۱) حکومت قبیله‌ای؛ (۲) حکومت سرزمینی؛ (۳) حکومت ملی مدرن.

۱۲

### ۱-۳- فرآیند دولت - ملت‌سازی

دولت‌سازی فرآیندی است که دولت نه تنها از نظر سودمندی اقتصادی و اجبار حکومتی بلکه از نظر قدرت نهادی و سیاسی رشد پیدا می‌کند. اما وینسنت دولت را یکی از مبهم‌ترین پدیده‌ها در سیاست می‌داند. دولت، به شکلی که امروزه در جهان وجود دارد، پدیده‌ای نسبتاً جدید است ...

درباره چگونگی شکل‌گیری یا ساخته شدن دولت مدرن دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. فرانکو پوجی از سه رویکرد مدیریتی، اقتصادی و نظامی سخن گفته است (پوجی، ۱۳۸۸: ۱۲۷). رویکرد مدیریتی بر یک سیر مداوم توسعه اداری کارآمد متمرکز استوار است. رویکرد اقتصادی، دولت را حاصل انقسام جوامع به طبقات و

مبارزه طبقاتی و شکل‌گیری دولت مدرن را محصول تحولات نظام فئودالی و گذار به شیوه تولید سرمایه‌داری می‌داند. اندرسون، فتور و سستی نظام فئودالی در قرن ۱۴ و ۱۵ و قیام‌های دهقانی را از یک‌سو موجب سازش فئودال‌ها با پادشاهان و تسلط اینان بر دولت و از سوی دیگر گسترش تجارت و ظهور طبقه بورژوازی دانسته است (Anderson, 1974: 19). در رویکرد نظامی، دولت نهادی است سیاسی که با خشونت رابطه‌ای ذاتی دارد. دولت از ابتدا با طبعی متمایل به جنگ‌افروزی شکل گرفته و بیش از هر چیز، دل‌مشغولی تأمین و تقویت قدرت نظامی خود را داشته است (پوجی، پیشین: ۱۳۴). برخی از پژوهشگران از رهیافت فرهنگی نیز در دولت‌سازی یاد کرده‌اند. در این رهیافت بر نقش آموزه‌های نظری و فرهنگی در پیدایش دولت مدرن و دولت‌سازی تأکید شده است. بعنوان مثال گروسکی با به چالش کشیدن رهیافت‌های نظامی و اقتصادی بر نقش اصلاحات پروتستانی در دولت‌سازی تأکید کرده است (حاتمی، ۱۳۹۰: ۳۳). ناگفته پیداست که تکوین ملت نیازمند تکوین دولت است و مفهوم دولت و سازمان سیاسی منطقی و از نظر تاریخی بر ملت تقدم دارد. می‌توان گفت در خاورمیانه و خلیج فارس نهاد دولت، در قالب ملت و هویت ملی، ملت را می‌سازد. بدین معنا دولت‌سازی روندی است در جهت تکامل دولت‌مداری کارآمد و ملت‌سازی روندی است در جهت یک هویت مشترک یا همان ملت‌مداری یا زیست ملی. شهروندی، در فرآیند دولت - ملت‌سازی به ویژه در حل بحران همبستگی و یکپارچگی ملی دارای اهمیت فراوان است. شهروندی هویتی است که فارغ از هرگونه تفاوت‌های نژادی، زبانی، قومی، مذهبی و فرهنگی می‌تواند همه جمعیت ساکن یک کشور را برابر و هم‌شأن نشان دهد (قوام و زرگر، ۱۳۸۸: ۷۱). برخی بر این نظر هستند که ریشه ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌ها در جهان را باید در ضعف و تداوم بحران‌های دولت - ملت‌سازی در بسیاری از کشورها جستجو نمود که بهترین وجه می‌توان بر آنها نام شبه دولت یا دولت‌های پسااستعماری نهاد. این شبه دولت‌ها که عمدتاً در خاورمیانه و خلیج فارس قرار دارند در تأمین کارکردهای اساسی که از یک دولت - ملت مورد انتظار است عاجز هستند و در کشاکش طی بحران دولت - ملت‌سازی منشأ نزاع‌ها، ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردند. ملت‌پایداری محصول تحول و تطور تاریخی مغرب زمین است که اغلب محققان و متخصصان حوزه علوم انسانی، ظهور آن را ناشی از تکوین بورژوازی و شکافتن پوسته فئودالیسم، در نتیجه انقلاب صنعتی می‌دانند که سمبل حقوقی آن قرارداد وستفالیاست (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۸). در واقع قرارداد وستفالی نوید پایان صورت‌بندی (فرماسیون) امپراتوری‌های «چندملیتی» و چند «قومیتی» و شکل‌گیری واحد سیاسی براساس ملیت و خصوصیات ملی را می‌داد. از طرف دیگر ملت محصول دورانی خاص (سرمایه‌داری) و مرحله‌ای مشخص از تحول تاریخی غرب است و غرب در دوره زمانی عصر استعمار (قرن هجدهم تا نیمه دوم قرن بیستم)، بر

تقریباً کل سطح کره زمین مسلط شده بود، در نتیجه این صورت‌بندی به دیگر نقاط جهان هم سرایت کرد (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۳۹). به این ترتیب ناسیونالیسم برنامه‌ای برای خلق ملت‌ها و مقدم بر تشکیل ملت است، ملت‌ها را سیاست‌مداران و روشنفکران ناسیونالیست می‌سازند و طبقات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که از این برساخته منتفع می‌شوند نیز از فرآیندهای آن پشتیبانی می‌کنند. به نظر می‌رسد آنچه فرآیند ملت‌سازی نامیده شده، یک قسم تعیین مرزهای سیاسی برای کشورها در برهه‌هایی نظیر پس از فروپاشی امپراتوری ناپلئون، پس از جنگ جهانی اول و ... است، اما این قدم اول است. مهمترین مرحله ملت‌سازی پس از ترسیم مرزها، رسمیت بخشیدن به یک‌زبان و یک‌گویش و ممنوع کردن هرگونه آموزش رسمی در مدارس به زبان‌های محلی بود بگونه‌ای که در بسیاری از موارد، زبان‌های بومی فقط به کار عوام می‌آمد و زبان مادری، زبان دوم بسیاری از اقوام محسوب می‌شد. کاستلز معتقد است برای ساختن یک هویت ملی، زبان به‌خصوص یک‌زبان پرورش‌یافته از عناصر موثر و کارآمد ملیت به شمار می‌آید. او می‌گوید: «زبان و به‌خصوص یک‌زبان کاملاً پرورش یافته، یکی از ویژگی‌های بنیادین خودشناسی و استقرار مرزهای نامرئی ملی است که کمتر از سرحدات ارضی، دل‌بخوایی است و کمتر از قومیت، انحصاری است. دلیل این فرضیه، از منظر تاریخی این است که صرف‌نظر از اینکه نهادهای دولتی یک اجتماع فرهنگی را عملاً به رسمیت می‌شناسند یا نه، زبان موجود پیوندی است میان حوزه خصوصی و عمومی، گذشته و حال» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۷۲). آشوری بر این باور است که ملت‌ها فرآورده‌های دولت‌های مدرن و خواست سیاسی مدرنند. ملت‌ها در فضای اقتصاد صنعتی مدرن و در سایه قدرت دولت مدرن پدید می‌آیند، شکل می‌گیرند و زندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد بعد از عوامل عینی یا مادی ملت، عوامل ذهنی و معنوی آن بر شکل‌گیری یک ملت درون قلمرو جغرافیایی دولت ملی متفق‌القول‌اند و نقش دولت و برنامه‌های متعدد آن در بسط این عوامل در فرآیند ملت‌سازی بسیار مهم و موثر بوده است. به باور جغرافیدانان سیاسی پیوندهای فرهنگی موجود در یک پهنه فضای جغرافیایی ویژه همانند دین، ادبیات، آئین و سنت‌ها، خاطرات، سرزمین مشترک و پیوندهای معنوی استواری میان مردمان ساکن در آن پهنه به وجود می‌آورد که نمای سیاسی ویژه ملت بودن را به آنها ارزانی می‌دارد و آنان را نسبت به گروه‌های انسانی ساکن در پهنه‌های جغرافیایی دیگر جدا و متمایز می‌سازد و شخصیت و هویت ویژه‌ای می‌بخشد.



جدول (۱) نقاط قوت و ضعف ملی‌گرایی

ضعف	قوت
باعث نزاع و جنگ می‌شود	اصل مشروعیت ارائه می‌کند
میهن‌پرستی افراطی است	تحقق اصول دموکراتیک به همراه دارد
مانعی برای همکاری بین‌المللی است	عامل روان‌شناختی مهمی است
فضایی از عدم تحمل، ناشکیبایی و استبداد ایجاد می‌کند	منابع عظیم خلاقیت انسان و تنوع بوده است

(نگارندگان، ۱۳۹۵)

آنچه تا به امروز پیرامون مفهوم ملت نگاشته شده است را می‌توان به دو دیدگاه عمده دسته‌بندی نمود. دیدگاه اول نظریه‌هایی است که مبتنی بر طبیعی بودن ملت هستند و دیدگاه دوم معتقد است که ملت‌ها پدیده‌هایی نسبتاً جدید و مصنوعی هستند. به نظر می‌رسد هر دو دیدگاه دارای نقایص هستند. اسمیت در تلاش برای حل مسئله انتخاب میان یک نظریه طبیعی یا یک نظریه مدرن راجع به منشأ ملت‌ها، مفهوم اتنی یا اجتماع قومی را برمی‌گزیند. او به تحلیل ماهیت اشکال و محتوای اسطوره‌ها و نمادهای آن اجتماع قومی و نیز خاطرات تاریخی و ارزش‌های مرکزی آن - که او آنها را تحت عنوان اسطوره نماد خلاصه می‌کند، می‌پردازد. به نظر وی این اجتماع قومی است، نه ملت و این وابستگی قومی است، نه ملیت و این قوم‌گرایی است نه ناسیونالیسم که زندگی اجتماعی و فرهنگی عهد باستان و اوایل قرون وسطی در اروپا و خاور نزدیک را دامن می‌زند (گیبونا، ۱۳۷۹: ۸۶). به نوشته مویر: «ملت نه پدیده‌ای طبیعی است و نه بسیار کهن، چه رسد به خودزایی، بلکه برعکس، ملت پدیده‌ای نسبتاً جدید است که در شرایطی خاص و جدید ظهور کرده و بنحو ایده‌آلی مناسب آن شرایط است. ملت را می‌توان ساخت. انسان‌ها به ویژه ناسیونالیست‌ها ملت‌ها را خلق می‌کنند، اگرچه ممکن است این کار را کاملاً از روی اراده انجام ندهند» (مویر، پیشین: ۶۷).

منطقه خلیج فارس طی تاریخ سیاسی طولانی خود به دلیل اهمیت و موقعیت استراتژیکی که همواره دارا بوده، جولانگاه قدرت‌های برتر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بوده است. از این‌رو نظام ایلی و قبیله‌ای و حضور بازیگران قدرتمند همیشه همراه و همزاد جغرافیایی این منطقه بوده است. می‌توان گفت در چهار سده اخیر نظام سیاسی بیشتر این کشورها ایلی قبیله‌ای بوده و کشورهای استعماری فرامنطقه‌ای نیز تلاش مناسبی برای ساخت یک دولت ملتی فراگیر نداشته‌اند و این نظام‌های سیاسی ناکارآمد و کمتر تحول‌پذیر تا به امروز

به حیات سیاسی خود ادامه داده است و دولت‌های ایلی و قبیله‌ای نیز در ساخت یک ملت کارآمد و فراگیر که آحاد ملت در ساخت قدرت سیاسی و تداوم آن نقش‌آفرین باشند هیچ اقدام عملی نکرده و به دلیل از دست دادن قدرت قبیلگی خود در آن کشور و خوی استبدادی قبایل دست نزده‌اند و در کوتاه‌مدت نیز دست نخواهند زد. نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ساخت شبه دولت ملت‌های منطقه خلیج فارس کاملاً روشن است. بنابراین، به غیر از ایران بیشتر کشورهای خلیج فارس از یکی از کشورهای قدرتمند فرامنطقه‌ای استقلال یافته‌اند. جدول زیر این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد.

جدول ۲) کشورهای خلیج فارس، زمان استقلال و کشور استعماری

ردیف	نام کشور	کشور استقلال دهنده	سال استقلال
۱	ایران	کشور تاریخی	-----
۲	عربستان	عثمانی و انگلستان	۱۹۲۰-۱۹۳۲
۳	عراق	انگلستان	۱۹۳۲
۴	عمان	دارای قدمت تاریخی	۱۶۴۰
۵	کویت	انگلستان	۱۹۶۱
۶	قطر	انگلستان	۱۹۷۱
۷	امارات	انگلستان	۱۹۷۱
۸	بحرین	ایران	۱۹۷۱

۱۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
(نگارندگان، ۱۳۹۵)

## ۲- چالش‌های دولت - ملت‌سازی در منطقه خلیج فارس

هویت سیاسی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه پیش از تأثیر و نمود قدرت‌های غربی، متأثر از شکل مذهبی یا دودمانی یا ترکیبی از هر دو داشته و تا حدود زیاد چنین ویژگی را حفظ کرده است. هر دو موجودیت سیاسی مسلط بر خلیج فارس، امپراتوری عثمانی و امپراتوری ایران، به نام اسلام حکومت می‌کردند (فریش، ۱۳۸۷: ۴۳۲). فرآیند دولت - ملت‌سازی در کشورهای خلیج فارس به ویژه در کرانه‌های جنوبی آن با دیگر مناطق خاورمیانه تفاوت‌هایی داشته است. تاریخ همه کشورهای منطقه، با تفاوت‌هایی در شدت و ضعف آن،

تاریخ حکومت‌های ایلات (ایران) قبایل و دودمانی (هفت کشور جنوبی خلیج فارس) بوده است. با وجود این در میان آنها کشورهای شمالی خلیج فارس (ایران و عراق) سابقه تمدنی و پیشینه طولانی‌تری در امر حکومت‌داری دارند. ایران اولین کشور در جهان است که اولین حکومت امپراتوری موفق جهانی را (هخامنشیان ۵۵۰ ق.م) شکل داد و این تجربه موفق حکومت به مدت هشت قرن بعد در این قلمرو پهناور تداوم یافت و تجربه‌ای کارآمد برای همسایگان گشت بگونه‌ای که پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی به وسیله اعراب (۶۵۱ م)، نیز شیوه مدیریت سیاسی فضای سرزمینی و نواحی پیرامونی امپراتوری اسلامی از مدیران و وزرای ایرانی و سبک مدیریت کشورداری ایرانی تقلید و پیروی می‌کردند. در دوره جدید عصر روشنگری ایران نخستین کشور منطقه است که تحت تأثیر ارتباط با غرب و اتکا به پویایی‌های درونی از سنت حکومت قبیله‌ای و عشیره‌ای فاصله گرفت. به گفته کدی: هرچند که این سنت دیرپا آثار مشخصی بر دولت، حکومت و سیاست در ایران داشته و گاه به اشکال دیگری بازتولید شده، اما می‌توان گفت تشکیل سلسله پهلوی به منزله پایان عصر حکومت‌های ایلی - قبیله‌ای در ایران بوده حال آنکه حکومت قبایل در ناحیه جنوبی خلیج فارس تاکنون ادامه یافته است. ایجاد دولت مدرن و دولت ملت‌سازی در ایران به آغاز قرن بیستم، انقلاب مشروطه و تحولاتی است که متعاقب تشکیل سلسله صفوی و رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع و سپس گسترش آن بعنوان مذهب بیشتر مردم این کشور روی داده است. رسمیت یافتن مذهب تشیع عامل بسیار مهم در تمایز این کشور با امپراتوری عثمانی و سنگ‌بنای شکل‌گیری یک دولت مستقل بود. در نخستین دوره حکومت صفوی مرحله مقدماتی دولت‌سازی به شکل آنچه «شبه پدری» خوانده می‌شود انجام شد. این ویژگی در دوران قاجار بعنوان اصل وحدت‌بخش بیشتر ایرانیان تداوم یافت. با انقلاب مشروطه و تدوین اولین قانون اساسی در سال ۱۲۸۵ ه.ش و شکل‌گیری مرزهای ملی و به رسمیت شناخته شدن قلمرو ملی ایران، به ویژه پس از روی کار آمدن سلسله پهلوی و شکل دادن نهادهای عرفی موردنیاز حکومت و کاهش قدرت علمای مذهبی و شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی باعث شد. اما فرآیند ساخت دولت - ملت مدرن در ایران بسیار قشری و سطحی بود و هیچ‌گاه به یک باور یگانه ملی و احساس ملی مشترک و به یک آگاهی اجتماعی و به یک عقیده ملی تبدیل نشد. آشوری می‌نویسد: دولت ملی در ایران نتوانست ناسیونالیسم موفق ایرانی در کنار دستگاه وسیع آموزش و رسانه و تبلیغات شکل دهد و فرآیند ملت‌سازی ناقص و ناتمام باقی ماند تا انقلاب اسلامی فرارسید و تمام ایده‌های ملی‌گرایانه در ایران را از بین برد و جای خود را به ایده‌های ضد ناسیونالیستی و ضد فرآیند ملت‌سازی و تلاش برای ساخت امت واحده اسلامی از قانون اساسی با تمام کوشش و رفتار سیاسی و عملی دولت داد. در آغاز دوران پس از انقلاب، آیت‌اله خمینی در رأس یک دولت اسلامی

در حالیکه ساختار مدرن دولت - ملت را از چنگ رژیم پادشاهی به درآورده و بر منابع قدرت اقتصادی و ارتش آن تکیه داشت، اعلام کرد «اسلام ملی نیست» با این گفته مفهوم ملیت و ایرانییت را که پیش از آن روشن و بدیهی به نظر می‌رسید، دچار بحران کرد. دولت اسلامی با ویران کردن پروژه ملت‌سازی آینده این کشور را با خطر جدی رویارو کرده است. ایران به ویژه با حاکمیت جمهوری اسلامی که برای نیرو دادن به تعلق به دین و مذهب شیعه روحیه وابستگی به ملت را به شدت تضعیف کرده است. از نظر من ایران در خطر فروپاشی است (آشوری، پیشین: ۸۴). دیگر کشور تاریخی و بزرگ منطقه عراق است. این کشور در سال ۱۹۱۹ پس از شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی، با توافق قدرت‌های پیروز در جنگ جهانی اول در اجلاس صلح پاریس از ترکیب سه استان بصره، بغداد و موصل بر عرصه جغرافیای سیاسی جهان ظهور یافت. تصمیم جامعه ملل به اعطای سرپرستی این کشور نوپا به انگلیس موجبات شعله‌ور شدن احساسات ناسیونالیستی و شکل‌گیری جنبش‌های ملی و مذهبی را فراهم آورد. اما بریتانیا با سرکوب قیام ۱۹۲۰ مردم عراق، خود مسئولیت کارگردانی و مدیریت مستقیم ساخت دولت - ملت با همکاری اعراب سنی مذهب که در اقلیت (کمتر از ۲۰ درصد) نسبت به شیعیان و کردها قرار داشتند را در این کشور برعهده گرفت. بریتانیا براساس پیمان ۱۹۳۰ به دوران سرپرستی خود بر عراق در سال ۱۹۳۲ پایان داد؛ اما براساس همین پیمان به حضور و نقش خود در سیاست عراق تداوم بخشید. سرانجام در پی چند کودتای ناموفق در سال ۱۹۵۸ افسران ناسیونالیست با یک کودتای موفق زمام حکومت را در عراق به دست گرفتند. ولی ناسیونالیسم قوم‌گرایانه عربی آغشته به تعلقات مذهبی سنی نتوانست سایر اقوام و مذاهب را در کنار خود قرار دهد و یک واحد ملی به نام ملت عراق و به ساخت یک واحد سیاسی فراگیر دست یابد. به همین دلیل ناسیونالیست قوم محور سنی بنیاد به واگرایی میان اهل سنت (۱۸ درصد)، کردها (۲۷ درصد) شیعیان بعنوان اکثریت جمعیت عراق (۶۳ درصد)، انجامید و از همان زمان تضادهای قومی - مذهبی در این سرزمین پاره‌پاره شکل گرفت و به سختی ادامه حیات یافت. بی‌ثباتی دوران سلطنتی و در ادامه استیلای حزب بعث در این کشور در سال ۱۹۶۸، ملت‌سازی از بالا توسط دولت بدون همکاری و مشارکت شیعیان و کردها با ایدئولوژی شبه فاشیستی حزب بعث و با محوریت اعراب سنی و نیز همکاری اقلیت مسیحی (کمتر از ۲ درصد جمعیت عراق) و مدیریت حزب بعث و ارتش و نیروهای امنیتی عراق متولی دولت ملت‌سازی در عراق شدند (زارعی، ۱۳۹۵: ۴۳۰). در واقع خلق کشوری چندپاره و آکنده از شکاف‌های ژرف اجتماعی از سوی قدرت‌های بزرگ و مداخلات آنها سرانجام به تشکیل دولتی اقتدارطلب منجر شد که با بهره‌مندی از درآمدهای نفتی مدعی ملت‌سازی آمرانه از طریق سرکوب خشن شیعیان و کردها در عراق مدعی و پر مشکل بود. با گذشت زمان فرآیند یکپارچه‌سازی و ملت‌سازی عراق طی این مدت به رویایی دست‌نیافتنی مبدل گشت تا آنجا که می‌توان گفت آنچه کماکان باعث تداوم بقای عراق

بعنوان کشور شده تمایلات و سیاست‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قدرت‌های بزرگ است. بدین‌سان کشوری که با توافق قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای متولد شد، اکنون نیز با توافق آنها و البته همسویی کشورهای منطقه با این سیاست ادامه حیات می‌دهد. هرچند امروزه عملاً دو دولت و احتمال می‌رود در آینده سه دولت داشته باشد (برنز، ۱۳۸۷: ۲۰۷). به نظر می‌رسد اگرچه عراق دارای فضای سرزمینی است اما فضای اجتماعی که در ورای فضای قومی و مذهبی برای ملت‌سازی داشته باشد و عوامل وحدت‌بخش ملی و مولفه‌های مهم انسجام اجتماعی در سطح کلان ملی، فاقد آن است. عراق کشوری است که از دو شکاف قومی و مذهبی درد و رنجی به اندازه تاریخ حدود صد ساله خود به همراه دارد. شکاف اعراب و کردها و نیز شیعه و سنی، این شکاف‌ها بگونه‌ای است که پر کردن آن کاری بس دشوار است. آنچه بخش‌های مختلف عراق امروز را به هم پیوند می‌دهد، الزامات راهبردی و جغرافیایی است، نه حاصل تجربه زیست مشترک مسالمت‌آمیز یا برآمده از یک آگاهی کلان ملی در بین اقوام مستقر در عراق امروزی. استنس فیلد معتقد است: در یک کلام می‌توان گفت، تاریخ تقریباً یک سده شکل‌گیری عراق، معرکه تقابل سه نوع ملی‌گرایی است و همچنان این سه، هم‌تراز هم، البته با شدت و حدت کمتر- پیش می‌روند: ملی‌گرایی عراقی<sup>۱</sup> (الوطنیه)، ملی‌گرایی عربی<sup>۲</sup> (القومیه) و ملی‌گرایی قومی<sup>۳</sup> (کردی و ترکمن). زمینه‌های شکل‌گیری و تداوم این سه ملی‌گرایی را باید در سه خاطره جمعی مردم عراق جستجو کرد؛ تمدن بین‌النهرین باستان، میراث اسلامی و عربی و امپراتوری عثمانی.

در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس ساختارهای سیاسی سنتی و به دلیل عملکرد متفاوت استعمار و فقدان مناسبات ریشه‌دار شهرنشینی و یکجانشینی، پایدار و قدرت آن تاکنون مستدام بوده است. می‌توان گفت در هیچ منطقه‌ای از جهان به اندازه منطقه خلیج فارس نظام ایلی و قبیله‌ای تا بدین حد نقش‌آفرین عرصه قدرت سیاسی و تداوم‌بخش حیات سیاسی کشورها نبوده است.

<sup>1</sup> Iraqi nationalism

<sup>2</sup> Arabic nationalism

<sup>3</sup> Ethnic nationalism

جدول (۴) تاریخ به قدرت رسیدن خاندان اعراب منطقه

ردیف	نام قبیله	تاریخ به قدرت رسیدن قبیله	نام کشور
۱	آل سعود	۱۹۳۲	عربستان
۲	آل صباح	۱۷۵۶	کویت
۳	آل قابوس	۱۷۴۹	عمان
۴	آل ثانی	۱۸۸۲	قطر
۵	آل خلیفه	۱۷۸۳	بحرین
۶	آل نهیان	۱۸۲۰	امارات
۷	قبایل عرب سنی	۱۹۲۰ تا ۲۰۰۳	عراق

(نگارندگان، ۱۳۹۵)

با نگاهی به جدول فوق واقعیت‌های سیاسی بسیاری در منطقه خلیج فارس از جمله رکود و تغییرناپذیری حکومت‌های قبیله‌ای و ناگفته‌های بسیاری را بدینگونه به ما می‌نمایاند:

۱) این قبایل از زمان به قدرت رسیدن در هریک از کشورها بدون وقفه تاکنون به حیات سیاسی خود ادامه داده‌اند؛

۲) این قبایل از ابتدا تاکنون سایر قبایل را در قدرت خود شریک نکرده‌اند و توجه و توفیق چندانی به مفهوم دولت - ملت‌سازی، به ساخت یک واحد ملی و سیاسی، توزیع قدرت و چرخش آن در جامعه خود نداشته‌اند؛

۳) قبایل محافظه کار برای تداوم قدرت و تأمین امنیت خود همواره به یکی از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای متکی بوده‌اند؛

۴) قوم‌محوری و قبیله‌گرایی ویژگی بارز سیاسی و عصبیت عربی از عناصر اصلی حفظ قدرت قبایل در این منطقه بوده است؛

۵) دوام حکومت قبیله‌ای در این منطقه از حداقل ۸۵ سال (آل سعود) تا ۲۶۷ سال (آل قابوس) و تا آینده‌ای طولانی ادامه داشته و خواهد داشت. با شرایط ذکر شده قبایل صاحب قدرت در منطقه خلیج فارس تحت هیچ شرایطی مفهوم برابری مردم، توزیع قدرت و چرخش آن و شکل دادن به نهادهای مدنی و سهیم ساختن آحاد جامعه در قدرت از طریق یک فرآیند قانونی و حقوقی را به رسمیت نخواهند شناخت و در برابر آن ایستادگی خواهند کرد. با نگاهی به قوانین اساسی این کشورها که عمدتاً از دهه نود به بعد تدوین شده، مُلک

و ملت را ارثیه‌ای اجدادی و از آن پادشاه می‌داند و همه اختیارات حکومت، دولت و مجلس را در اختیار حاکم قرار داده، نشان می‌دهد که چه راه طولانی در فرآیند ساخت دولت - ملت در این کشورها وجود دارد، به‌خصوص اگر چنین نگرشی به مرور به باور ملی تبدیل شده باشد. ناگفته پیداست که در کشورهای جنوبی خلیج فارس، قبیله بزرگترین و بارزترین نهاد اجتماعی و حکومت و قدرت همواره در اختیار قبایل بوده است. از نیمه دوم قرن هجدهم که فرآیند ملت‌سازی در اروپا و آمریکای لاتین آغاز شد و سپس به آسیا و خاورمیانه سرایت کرد در این منطقه هیچگاه نمی‌توان مدارک و شواهدی یافت که قبایل ساکن در این کشورها سایر قبایل را به اختیار و انتخاب در قدرت و حکومت خود شریک کرده باشند، بلکه همواره قبایل را به شکل رقیب و مترصد کسب قدرت در قلمرو حکومت می‌نگریستند و با نگاه تردیدآمیزی آنان را زیر نظر و در سایه قدرت خود نگه داشته‌اند. مجتهدزاده می‌نویسد: قبایل حاکم که از خودمختاری داخلی برخوردار بودند در برهه‌هایی فاقد استقلال و تحت‌الحمایه محسوب می‌شدند. تا پیش از حضور اروپاییان در منطقه خلیج فارس در بیشتر مواقع ایران قدرت برتر و حامی خاندان‌های حاکم در مناطق جنوبی خلیج فارس بود. با آغاز عصر استعمار، قدرت‌های اروپایی به حامیان این خاندان‌ها بدل شدند. در اوایل قرن نوزدهم استعمار بریتانیا با بهره‌گیری از ضعف و ناتوانی قدرت ایران تبار امضای قراردادهایی خاندان‌های حاکم در این امیرنشین‌ها را تحت حمایت خود قرار داد (مجتهدزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۵). ورود بریتانیا به خلیج فارس و تسلط بر این سرزمین‌ها و قبایل حاکم تنها آنها را برای تداوم حکومت و همکاری بیشتر با این کشور بود تا تغییر ساختارهای داخلی سیاسی نظیر آنچه در هند، استرالیا، کانادا و یا سایر کشورهای تحت استعمار خود به انجام رسانید و امروز شاهد شکوفایی دموکراسی از قبیل ایجاد یک دولت - ملت موفق در پناه یک نظام سیاسی پارلمانی هستیم. دولت‌مردان بریتانیا در جنوب خلیج فارس به این موضوع مهم وقوف کامل داشتند که بهترین شیوه برای ادامه فعالیت در منطقه‌ای که جامعه قرن‌ها با نظام قبیله‌ای زندگی کرده و خو گرفته تغییر چنین جامعه و آراستن آن به ارزش‌ها، هنجارها و ساختارهای اجتماعی نوین غربی کاری بس مشکل و باعث واکنش و بدبینی قبایل به بریتانیا خواهد بود و هزینه‌های امنیتی و نگهداری این کشورها را دوچندان خواهد ساخت. بخصوص جوامع مذهب-محور و خدا‌باور که تمام ارزش‌ها و قواعد زندگی عرفی و سیاسی خود را از مذهب اخذ نموده و به مرور با آن عادت کرده و در پناه سواد اندک و ناکافی مردم برای شکل‌گیری آگاهی اجتماعی و تغییرات اجتماعی، این کشور کاری بسیار مشکل و بیهوده می‌پنداشت. قبایل حاکمی که در این کشورها حضور داشتند عموماً بعنوان بزرگترین قبیله و صاحب حکومت و تجربه حکومتی و قبایل دیگر کوچک‌تر و فاقد تجربه و تعامل لازم با بریتانیا بودند. تجربه طولانی حضور بریتانیای عمل‌گرا در منطقه و آشنایی تمام با عادات و آداب و رسوم مردم

و حکومت‌های قبیله‌ای مستقر در این حوزه جغرافیایی خاص، قرن‌ها تلاش بر حفظ این ساختار سیاسی - اجتماعی و در تمام موارد حفظ و حتی تقویت این نظام‌های دودمانی بوده است. نیاز بریتانیا به کنترل سیاسی و ضرورت حفظ ثبات از طریق تداوم سنت‌های بومی عربی بر هم منطبق بود. آرام نگه داشتن مردم یک منطقه در حالیکه تا حدودی تحت حاکمیت قوانین، عرف، نهادها و سنت‌های بومی بودند بسیار آسان‌تر بود؛ هرچند در نهایت آنها زیردست نمایندگان محلی نظام سلطنتی انگلیس قرار داشتند. اسمیت معتقد است: وجود ساختارهای بومی برای مدیریت استعماری و عمل‌گرایی انگلیس بسیار مناسب بود. حکومت غیرمستقیم انگلیس به معنی بهره‌گیری از ساختارهای بومی برای اهداف امپریالیستی بود. در جوامعی که در آنها ساختارها و نهادهای سیاسی وجود نداشت، ادغام اقتدار بومی در یک نظام امپریالیستی بسیار دشوار بود. اداره‌ها باید به شکلی ساختگی برای اهداف حکومت استعماری ایجاد می‌شدند و این خود یک منبع عمده نارضایتی و انزجار در جوامع هدف این اقدام بود، که گاه به بی‌ثباتی سیاسی و برهم خوردن نظم اجتماعی می‌انجامید (اسمیت و هاچینسون، ۱۳۸۷: ۹۲). برای تبیین رفتار متفاوت بریتانیا در جنوب خلیج فارس البته نباید تنها به رهیافت متفاوت استعمارگران اکتفا کرد. سرزمین‌های کرانه جنوبی خلیج فارس به دلیل کم‌آبی (بطور متوسط کمتر از ۱۰۰ میلی‌متر بارندگی) و اراضی نامرغوب (۹۹ درصد غیر قابل کشت) برای ایجاد کشتزارها و مزارع بزرگ شرایط لازم برای مستعمرات کشاورزی و زندگی اروپائیان نامناسب بود و درآمد حاصل سالیانه انگلستان از این منطقه کمتر از ۵۰ هزار لیبره در سال می‌رسید.

۲۲

جدول ۵) میزان اراضی قابل کشت و غیر قابل کشت کشورهای منطقه خلیج فارس

کشور	اراضی قابل کشت	اراضی غیر قابل کشت
ایران	۱۰٪ قابل کشت	۹۰٪ غیر قابل کشت
عربستان سعودی	۱/۴۵٪ قابل کشت	۹۸/۵۵٪ غیر قابل کشت
عراق	۹/۹٪ قابل کشت	۹۰/۱٪ غیر قابل کشت
کویت	۰/۶۲٪ قابل کشت	۹۹/۳۸٪ غیر قابل کشت
قطر	۱/۲۱٪ قابل کشت	۹۸/۷۹٪ غیر قابل کشت
عمان	۰/۱٪ قابل کشت	۹۹/۹۹٪ غیر قابل کشت
امارات متحده عربی	۰/۶۱٪ قابل کشت	۹۹/۳۹٪ غیر قابل کشت
بحرین	۱/۷۹٪ قابل کشت	۹۹/۲۹٪ غیر قابل کشت

(نگارندگان، ۱۳۹۵)



واقعیت آن است که، اقلام صادراتی منطقه نیز بیشتر مربوط به قبایل حاکم در کشور بوده که تجارت و صید و اراضی مرغوب و منابع آب کشور عمدتاً در اختیار آنان بوده و دارای توانایی و تمول مالی به مراتب بهتری نسبت به سایر ایلات و قبایل و منبع مالی اداره کشور را در اختیار داشته‌اند، بوده است تا جامعه فقر زده و ناتوان این کشورها (سجادی، ۱۹۸۵: ۱۸۵). بنابراین این منطقه از بعد اقتصادی دارای جذابیت لازم برای یک قدرت استعماری نظیر بریتانیا را نداشت که بخواهد با صرف هزینه‌های زیاد و ایجاد نارضایتی سیاسی در منطقه و رقیب تراشی مانند فرانسه و روسیه در دسرهای خود را دوچندان سازد. لذا آسان‌ترین کار در این زمان ادامه نهادهای بومی سنتی بود که قرن‌ها در این نواحی نقش‌آفرین بوده و هیچگاه حکومت‌های قبیله‌ای را دچار مشکل نساخته بلکه در جهت تداوم حیات سیاسی آنها ایجاد و گام برداشته بود. در هر حال بریتانیا برخلاف نواحی دیگر که شرح آن گذشت تا زمان حضور خود در این منطقه (۱۹۷۱) درصد دست‌اندازی به نهادهای سنتی و بومی و ایجاد تأسیسات و نهادهای اداری و نظامی جدید برنیامد. سینایی می‌گوید: قراردادهای تحت‌الحمایگی به مثابه رانتی بودند که خیال خاندان‌های حاکم را از نگرانی رقابت قبایل معارض و کابوس تسلط قدرت‌های منطقه‌ای رهانید. این چنین بود که نه تنها نظام‌های قبیله‌ای و خاندانی در این جوامع بلکه حکومت‌گران محلی نیز استمرار و ثبات یافتند. ساختار بسته نظام قبیله‌ای، روابط پدرسالارانه و یکجانبه رایج در آنها، تعلق مطلق و وفاداری محض نسبت به قبیله، شیوخ و رهبران آن، سدی در برابر شکل‌گیری مفاهیم جدید و آغاز فرآیند دولت - ملت‌سازی و شکل‌گیری دولت ملی در این سرزمین‌ها بوده است (سینایی، ۱۳۹۵: ۵۰). کشف نفت و انحصار درآمدهای حاصل از آن نیز به حاکمان این جوامع، به تداوم حکومت‌های خاندانی و تسلط آنها بر دیگر قبایل رقیب مستقر در آن سرزمین کمک بیشتری کرد. قدرت‌های بزرگ فرا سیاست محافظه‌کارانه حفظ وضع موجود را در پیش گرفتند تا تلاش برای تغییر و ساخت یک نهاد دولت ملت مدرن که قطعاً با واکنش روسای حکومت‌های قبیله‌ای منطقه مواجه می‌گشتند و نوعی اعتراض حکومتی و تقسیم غنائم نفتی و پول‌های سرشار حاصل از آن و رقیب تراشی را در این منطقه برای خود متصور بودند.

### ۳- ناکارآمدی ناسیونالیسم در منطقه خلیج فارس

ناسیونالیسم از جمله مفاهیم جدیدی است که همپای مفاهیم دولت - ملت و ملت‌سازی و غیره، در سپهر اندیشه و عمل انسان در عصر مدرن مطرح شد. بی‌هیچ تردیدی ناسیونالیسم و نظریه ناسیونالیسم تأثیر عمیقی بر دولت - ملت‌سازی داشت. اصطلاح ناسیونالیسم گاه به جنبشی اطلاق می‌شود که از استقلال و

آزادی ملتی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می‌کند، گاه به باوری روشن‌فکرانه، به تافته جدا بافته بودن ملت – یا در صورت افراطی به برتری ملتی بر دیگر ملل اطلاق می‌شود (عنایت، ۱۳۷۲: ۱۹۸). درباره ناسیونالیسم و ویژگی‌های آن بحث بسیاری وجود دارد. از یکسو اینطور به نظر می‌رسد که ناسیونالیسم نیرویی پیشرو و آزادی‌بخش است و دورنمای وحدت ملی یا استقلال را عرضه می‌کند. از سوی دیگر، می‌توان آن را آئینی بی‌خردانه و واپس‌گرا دانست که می‌گذارد رهبران سیاسی سیاست‌های توسعه‌جویانه نظامی و جنگ را به نام ملت به اجرا درآورند.

مانتر ناسیونالیسم را اینگونه تعریف می‌کند: «ملی‌گرایی به بیان هویت سرزمینی اشاره دارد و عبارت است از حس تعلق به گروه یا جامعه‌ای که هویتی مشترک داشته و اغلب (اما نه همیشه)، با یک قلمرو ویژه تداعی می‌شود. ارائه تعریف برای ملت کار ساده‌ای نیست. هویت ملی مشترک اغلب به معنای تعلق به قلمرو یا کشوری است که دارای نظام سیاسی مشترک است. اما در بعضی موارد، هویت ملی می‌تواند به معنای تعلق به گروهی باشد که از مجموعه مشترکی از عقاید، باورها، سنت‌ها و رویه‌های زبانی فراتر از مرزهای ملی و نظام‌های سیاسی برخوردار است». منظور از ملی‌گرایی در اینجا دل‌بستگی در ابعاد ملی به یک پهنه قلمرو است که با پیوندهای مشترک هویت همچون نمادهای مشترک، تجارب تاریخی، زبان، فرهنگ عامه و هر چیز دیگری که حس اشتراک ایجاد می‌کند، تقویت می‌شود. گاه این پیوندهای مشترک شامل مذهب نیز می‌شود (کامروا، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

۲۴

ناسیونالیسم یکی از ابزارها و سازوکارهای خلق ملت توسط دولت از طریق نهادهایی مانند آموزش و پرورش و دستگاه تبلیغاتی و رسانه‌ای اوست. تا از این طریق مردم به یک آگاهی ملی و یک احساس اجتماعی مشترک دست یابند و خود را یک واحد ملی تصور و تلقی کنند. آنچه از ناسیونالیسم بعنوان نیروی سیاسی وحدت‌بخش در اختیار دولت و نخبگان ملی برای ساخت یک واحد ملی و یک هویت ملی مشخص و مجزا، تا به اینجا سخن راندیم، در منطقه خلیج فارس نمی‌توان نام و نشان روشنی از آن یافت. کامروا می‌گوید: ناسیونالیسم در این منطقه تاکنون نتوانسته از سطح نخبگان و تحصیل‌کردگان و نظامیان فراتر رود و بعنوان نظریه اجتماعی-سیاسی توده‌های عرب منطقه تبدیل شود. ابتدایی‌ترین اشکال ملی‌گرایی عرب آنگونه که از نظر سیاسی امثال ملک حسین و پسرانش در حجاز متبلور شد، شامل سرزمین‌های عربی امپراتوری عثمانی از مرزهای ایران در شرق و ترکیه در شمال، دریای سرخ در غرب و مصر در جنوب غربی می‌شد. حاکمان عرب در عراق و ماوراء اردن درک اندکی از هویت ملی داشتند، هرچند که این امر بیشتر ناشی از نقشه‌سازی اروپائیان بود تا اعتقادات ایدئولوژیک. با وجودی که عثمانی‌ها خودمختاری محلی قابل توجهی را مجاز می‌شمردند، اینگونه ملی‌گرایی که شاخصه سرزمینی بیشتری داشتند، آکنده از دینامیک اجتماعی، نمادگرایی و فرهنگ محلی

عرب (غیرترکی) بودند. شبه دولت‌های واقع در قلمرو جغرافیایی منطقه خلیج فارس اغلب برای محافظت از ماهیت متزلزل خود، از تشکیل حکومت‌های متمرکز حمایت می‌کنند، و بر مصونیت و تخلف‌ناپذیر بودن وضع سرزمینی موجود خود به شدت، تأکید می‌کنند و با اعمال فشارهای سیاسی به درجات مختلف بر ضرورت نظم سیاسی اصرار می‌ورزند. به نوعی می‌توان گفت در منطقه خلیج فارس ما شاهد شبه حکومت‌های بدون ملت هستیم، در این منطقه بیشتر مواقع حس‌آگاهی و به دنبال آن علاقه لازم برای تشکیل ملت قبل از حکومت وجود نداشته و ندارد و حکومت‌ها نیز تلاش چندانی برای ساخت فرآیند ملت‌سازی از طریق ناسیونالیسم نکرده‌اند و یا اینکه محدودیت‌های فرهنگی موجود و مستقر در منطقه مانع مهمی در این مسیر پر مشکل بوده است. نظریه ناسیونالیستی موردنیاز این حکومت‌ها در زمان شکل‌گیری آن کمتر توانسته است در بین آحاد جامعه رسوخ کند و برای حکومت‌های نوپا احساس بیگانگی با مردم خود و ماهیتی ناپیدا و شکننده را به ارمغان آورده است. جامعه عرب منطقه در درون واحدهای سرزمینی بیش از اینکه احساس جدایی و تفاوت و در شکل افراطی آن احساس برتری نسبت به همسایگان خود داشته باشد احساس بیگانگی و نزدیکی بیشتر با امت عربی می‌کند تا مردم درون سرزمین مشخص هر یک از کشورهای عرب منطقه خلیج فارس (زارعی، ۱۳۹۲: ۱۹). با وجود حضور استعمار در این جوامع، جنبش ناسیونالیستی ضد استعماری نه در سطح نخبگان حکومتی و نه در سطح جامعه شکل نگرفت. فقدان شرایط اولیه و مستعد برای طرح مفاهیم ملی و اندیشه‌های ملی‌گرایانه موجب شد ناسیونالیسم عربی حتی در سال‌های اوج خود در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نتواند شکی به این جوامع وارد یا نمود قاطعی در آنها بکند. اشپیکلر می‌نویسد: هر چند جنبش‌های استقلال طلبانه و ضد استعماری در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس برپا نشد، سرانجام شیخ‌نشین‌های خلیج فارس در فرآیند تحولات جهانی به کشورهای مستقلی تبدیل شدند. استقلال واحدهای سیاسی جنوب خلیج فارس بیشتر پیامد جنگ جهانی دوم و فرآیند مرگ استعمار در جهان بود. در واقع پایان عصر استعمار موجب استقلال و شکل‌گیری حکومت در سرزمین‌هایی شد که فاقد بنیادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی لازم برای تشکیل دولت‌های ملی بودند (اشپیکلر، ۱۳۸۷: ۳۱۴).

به نظر می‌رسد بخشی از هویت ناسیونالیسم عربی ناقص در منطقه خلیج فارس از ابتدای دهه هفتاد پس از شکست‌های پی‌درپی اعراب از اسرائیل و در مواجهه با ایران به دلیل ادعای ایران بر بخشی از سرزمین خود به نام بحرین و جزایر سه‌گانه شکل گرفته است. دولتمردان عربی حوزه خلیج فارس به منظور جبران شکست‌های عربی منطقه خاورمیانه، به خصوص عراق در دهه هفتاد و در دوره اخیر عربستان سعودی و امارات متحده عربی دوباره دست به دامان ناسیونالیسم شده‌اند. در دوره پان عربیسم دهه هفتاد، ایران یکی از دشمنان

اعراب بود چراکه علاوه بر ادعای سرزمینی بر بحرین و موضوع جزایر سه‌گانه که از نظر آنان بخشی از سرزمین عربی را اشغال کرده بود و همچنین با اسرائیل به مثابه دشمن اعراب روابط نسبتاً خوبی داشت، علاوه بر آنکه رقیبی قدرتمند در سطح منطقه برای اعراب بود. این نگرش نسبت به ایران پس از غروب پان‌عریسم دهه هفتاد بازم در افکار و اذهان ماندگار شد و از آنجاکه بیشتر ایرانیان شیعه‌اند و ایران از شیعیان نیز حمایت می‌کند، شیعیان نیز به مرور در دهه اخیر قربانی قوم‌گرایی اعراب شدند. تا جائیکه تقابل تاریخی مسلم و مجوس و عرب و عجم امروزه به تقابل مسلم (سنی)، و رافضی (شیعه) تبدیل شده است. آنچه تا به اینجای کار مشخص است بریتانیا در ساخت دولت ملی در این منطقه نقشی ایفا نمود چراکه حکومت‌های ایلی قبل از حضور بریتانیا و عمدتاً در زمان صدارت عثمانی و پرتغال در منطقه وجود داشته بود. تنها این واحدهای سیاسی فرمانطقه‌ای آنها را تأیید و امنیت آنها را تأمین می‌کردند. حکومت‌های نوپای منطقه پس از کسب استقلال تلاش کردند فرآیند ناتمام دولت - ملت را به کمک عواملی پیش برند؛ درآمدهای نفتی، هویت‌سازی و نمادنگاری بخشی از این سازوکارها بودند. نخست به پشتوانه درآمدهای نفتی نظام اداری - اقتصادی، شهرنشینی و شهرها، نظام مالی و بانکی نوین، ایجاد زیرساخت‌های لازم برای توسعه اقتصادی، نظام آموزشی، نظام تأمین اجتماعی، بخش ارتباطات و رسانه‌های مدرن گسترش یافتند. ایجاد یک هویت ملی - تاریخی بدون بهره‌گیری از ناسیونالیسم بخش دیگری از تلاش‌هایی است که برای بازسازی و ایجاد یک هویت متمایز و پیشبرد فرآیند ناتمام دولت - ملت در این کشورها صورت گرفته است (امامی، ۱۳۸۵: ۸۹). فقدان نهادهای انتخابی ملی برای تعیین سرنوشت ملت، غیرانتخابی بودن حاکمان و در نتیجه غیر پاسخگو بودن آنها به مردم و نهادهای منتخب آنها مانع بزرگی در راه شکل‌گیری ملت در این کشورها محسوب می‌شود.

۲۶

#### ۴- تضادهای ناسیونالیسم با امت‌محوری در منطقه

یکی از مفاهیم اساسی سیاسی در دین اسلام و کتاب قرآن که در تضاد با فرآیند دولت ملت در اذهان و افکار مردم منطقه عرب حوزه خلیج فارس قرار داد، مفهوم امت است. این مفهوم با برد معنایی بسیار وسیع، می‌تواند جامع مفاهیمی چون قوم، قبیله، عشیره، گروه‌های نژادی و نیز ملت یا جامعه‌ای مذهبی که تحت لوای هدایت یک پیامبر قرار دارد، باشد. این واژه اگرچه بار معنایی و اسلامی دارد، ولی با این وصف، در قرآن بر غیرمسلمانان نیز اطلاق شده است و از این‌رو، می‌تواند به معنای ملت (شعب) نزدیک باشد، اگرچه این واژه هیچ‌گاه به معنی ملت نبوده و نزد مسلمانان به این مفهوم بکار نرفته است. طبعاً در این کاربرد مقصود از امت گروه بزرگی از مردم است که دارای زبان یکسان با دین واحد و یا سرزمین جغرافیایی یکسانی هستند

(ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۱۰۳). از نگاهی دیگر امت به مجموعه‌ای از انسان‌ها اطلاق می‌گردد که هدف و مقصد واحدی آنان را گرد هم جمع نموده باشد. مرز میان امت‌ها مرزهای عقیدتی است. همه آنان که بر محور توحید، نبوت و معاد متمرکز گشته‌اند، امت واحده اسلامی را تشکیل می‌دهند و از نظر اسلام امت مهمترین ملاک تقسیم‌بندی جوامع بشری است. امت را کالبدی جمعی، اندام‌وار و مدنی می‌داند که به سرزمین، مردم، نژاد و فرهنگ (خاص) محدود نیست. بلکه جهان‌گرا (یونیورسال) تمام‌عیار و مسئول زندگی فردی و جمعی هر یک از اعضا است، اطلاق می‌شود. به نظر می‌رسد نظریه امت نزد متفکرین اسلامی، نوعی انترناسیونالیسم اسلامی برخاسته از ارزش‌های فرهنگی و ایدئولوژی اسلام است. به باور سید قطب، امت در اسلام جماعتی است که براساس ایدئولوژی و جهان‌بینی استوار، نه نژاد و زبان و به همین دلیل نظریه امت را در اسلام نمی‌توان، مرادف واژه ناسیون در مکاتبی همچون ناسیونالیسم و راسیسم، دانست. بلکه مفهومی همگانی و جهانی در آن نهفته است که آن را انترناسیونالیست و ماوراء مرزها، اقلیم‌ها، نژادها و تمدن‌ها می‌سازد؛ مفهومی خاص بشریت و انسان‌ها نه یک قوم و یک سرزمین، انترناسیونالیسم اسلام را در جهان‌بینی آن باید جستجو نمود و جهان‌بینی اسلام مبتنی بر پایه مونیسم و یکتاگرایی است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که نظریه امت اسلامی با مفهوم ملت که یکی از ارکان اساسی پدیده دولت ملت است، در تقابل است (سیدقطب، ۱۳۷۸: ۱۰۲). مرز جامعه اسلامی عقیده و ایمان است و اصولاً با مرزهای ملی دولت‌ها که عموماً جدا کننده ملت‌هایی است که از یک قلمرو و جغرافیای سیاسی واحد و در بسیاری از اصول، مولفه‌ها و ارزش‌ها از وحدت برخوردارند، در تضاد است (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲). به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم ناکارآمدی فرآیند ملت‌سازی در منطقه خلیج فارس ایدئولوژی قبیله‌گرایی و ایدئولوژی اسلامی حاکم در منطقه است که در سرشت و اهدافشان در تضاد با یکدیگر قرار دارند. نخست اینکه، در ملی‌گرایی از قبیله‌گرایی و قوم‌محوری بعنوان هسته سازنده دولت - ملت محسوب می‌شود با نگرش اسلامی و گفته پیامبر اسلام در تضاد است که گفته: «کسی که مدعی تعصبات قبیله‌ای شود و به خاطر تعصبات بمیرد جزء ما نیست». بنابراین هم قبیله‌گرایی عربی مستقر در این کشورها و هم در صورت دست زدن دولت‌ها به ملی‌گرایی در تضاد و تخالف با ارزش‌های اسلامی جامعه قرار می‌گیرد. از این‌رو دولت‌های قبیله‌ای موجود در منطقه ترجیح می‌دهند تا نظام قبیله‌ای خود و جامعه که با آن خو گرفته و نضج یافته است را حفظ کنند و دولت‌ها در ساخت فرآیند ملت اقدام خاصی انجام ندهند و این اصل مهم حیات سیاسی دولت‌ها ناتمام باقی بماند. دوم اینکه، ملی‌گرایی بر مولفه‌های زبانی، جغرافیایی، فرهنگی، نژادی، تاریخی و دیگر موارد مشابه بنا شده است. چنین مولفه‌هایی با تلقی قرآنی امت در تضاد است. امت فراتر از جغرافیا، زبان، نژاد و یا تاریخ است و براساس نگرش توحیدی برای ساخت

جامعه‌ای دینی بنا شده است. قرآن می‌گوید: «همانا این امت شماسست، امتی متحد و من پروردگار شما هستم پس مرا پرستش کنید» (سوره مومنین، آیه ۵۲). در این منطقه دولت‌ها به آن دسته از عواملی روی می‌آورند که با ویژگی‌های قبیله‌ای و با عصیت عربی تناسب و انطباق داشته باشد نه با ویژگی‌ها و فرآیند ملت‌سازی. اعراب منطقه خلیج فارس اساساً با واژه ملت در مفهوم عرفی و غربی آن بیگانه‌اند، آنان به جای کاربرد واژه ملت از مفهوم امت استفاده می‌کنند، واژه امت عربی هم بین مردم و هم روشنفکران و دولتمردان بطور مکرر و مرتب تکرار می‌شود. شاید یکی از دلایل کوچک بودن کشورها و پاره‌پاره شدن جامعه عربی منطقه درون واحدهای سیاسی قبیله‌ای موجود باشد که بطور مداوم احساس ناامنی از قدرت‌های پیرامون و موجود در منطقه می‌کنند و خود را یک ملت مجزا نمی‌دانند بلکه یک واحد فوق ملی عربی می‌پندارند که نظام فرهنگی اسلام نیز به این واقعیت کمک کرده و جامعه نیز بهره‌برداری می‌کند. سوم اینکه، ملی‌گرایی متأثر از ساختار نظام دولت ملت به منظور جلوگیری از منافع دیگران و گاهی به قیمت منافع دیگران، بر پیشبرد منافع خویش اولویت و اصرار می‌ورزد. در مقابل، قرآن از امت ارتقای فضایل، جلوگیری از فساد و یاری یکدیگر در پرهیزکاری و نیکوکاری را انتظار دارد و امر می‌کند که یکدیگر را به پرهیز از گناه‌کاری و ستم بر دیگران یار باشید (همان، ۵۲). به نظر می‌رسد بسیاری از ویژگی‌های اخلاقی حاکم بر جامعه عربی منطقه متأثر از قرآن و ارزش‌های اسلامی درآمیخته با خوی عربی و خصلت‌های قبیلگی است و با اصول و مفاهیم زندگی عرفی که مبتنی بر قانون و برابری و هنجارهای ملی باشد فاصله زیادی دارد و شبه دولت‌های منطقه نیز تلاشی در جهت جایگزین‌سازی و یکسان‌سازی هنجارهای ملی و عرفی نمی‌کنند. چهارم اینکه، ملی‌گرایی چندگانگی واحدهای سیاسی را به رسمیت شناخته و همچنین نفی و خصومت اجتماعی بین واحدهای سیاسی منطقه را تشدید می‌کند. ملی‌گرایی با ایده وحدت اسلامی که خصوصیت ذاتی امت است در تضاد است. امت نظامی جهانی با ایدئولوژی جامع متقاضی دولتی جهانی برای پیشبرد اهداف و تصمیمات‌اش است. اندیشمندان مسلمان حتی با بکارگیری ملی‌گرایی بعنوان ابزاری برای بسیج افکار عمومی و توده‌ها در مقابل سلطه خارجی نیز مخالفند. ملی‌گرایی به دلیل تأکید بر حاکمیت مردمی «سکولاریسم» و جزء‌گرایی «پارتیکولاریسم» در تضاد با نظام شریعت جامع و جهان‌گرایی اسلامی قرارداد (سیدقطب، ۱۳۷۸: ۳۴۵). ساختار هندسه ذهنی یک فرد مسلمان مملو از اصول و ارزش‌های دینی مانند برابری و برادری انسان‌ها در آفرینش و دین است و تفاوت یک فرد مسلمان باهم نوع خویش فقط در پارسایی و پرهیزگاری و تقوی الهی است نه در برتری نژادی و فرهنگی و ... «حال آنکه بخشی از افکار و ایده‌های ناسیونالیسم با تفاوت و برتری در همه چیز نسبت به دیگران که بیگانگان هستند و نگاه خصومت‌آمیزی که به آنان دارند، آغاز می‌شود. از نگاه ناسیونالیسم انسان‌های آن‌سوی مرزها با شما از همه حیث و نظر با اشکال گوناگون تبعیض که متضمن طبقه‌بندی افراد

برحسب هویت ملی آنان است، درآمیخته است» (اسمیت و هاجیستون، پیشین: ۱۷۶). اگرچه نباید ناگفته گذشت که در قلمرو جغرافیایی جهان اسلام امروز می‌توان گفت که بیش از هر مقطع تاریخی دیگری امت اسلامی به طرز بی‌سابقه‌ای از هم جدا و بندبند شده است و با حمله بی‌امان و چالش‌های پیش‌بینی نشده سکولاریته مدرن روبروست، و به دلیل تأثیر مدرنیته از لحاظ سیاسی و فرهنگی نیز از هم‌گسیخته شده است. حال آنکه آرمان اتحاد امت اسلامی در طول تاریخ به شدت وجود داشته و در دوران معاصر خود را در قالب جنبش‌های اسلامی معاصر نشان داده است. بسیاری از عوامل قومی، فرقه‌ای و شخصی در جهان اسلام بر این حس اتحاد سایه افکنده است و طی قرن‌ها و بخصوص در دوران معاصر تحت‌الشعاع قرار داده است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل عدم توفیق فرایند ملت‌سازی در جهان اسلام و منطقه خلیج فارس تا حدودی بیگانه بودن مسلمانان با این پدیده سیاسی و فرهنگی تفاوت در نگرش مسلمانان نسبت به خاستگاه ملت و ویژگی‌های عرفی و غیردینی ملت باشد. نقش پر تأثیر دین و ساخت چارچوب‌های فکری و ذهنی مسلمانان تضادهای عمیق و وسیعی با باورهای ناسیونالیسم در منطقه خلیج فارس ایجاد می‌کند. به قول سید قطب چگونه می‌توان بیست کشور عربی که از نظر دین، زبان، فرهنگ، نژاد، تاریخ و ... مشترک‌اند را بیست کشور متفاوت در اندیشه و ذهن اعراب تصور کرد (سید قطب، پیشین: ۵۶۴). بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که نظریه امت اسلامی با مفهوم ملت یکی از ارکان اساسی دولت - ملت در جغرافیای سیاسی امروز بخصوص در منطقه خلیج فارس بنا به دلایل ذکر شده در تضاد است. مرزهای ملی که در فرآیند ملت‌سازی و جداسازی یک ملت از ملت دیگر کاربرد دارد در نظریه امت به رسمیت شناخته نمی‌شود. در نظریه امت مرزها براساس عقیده و ایمان بنا می‌شود و اصولاً با مرزهای ملی دولت‌ها که عموماً جدا کننده ملت‌هایی است که از یک جغرافیای سیاسی واحد و در بسیاری از اصول، مولفه‌ها و ارزش‌ها از وحدت برخوردارند قابل مقایسه نیست.

### نتیجه‌گیری

منطقه خلیج فارس را باید قلمرو پیچیدگی‌ها، ناسازگاری‌ها و ناکارآمدی در فرآیند دولت - ملت‌سازی و بسیاری از مولفه‌های دیگر حیات اجتماعی و سیاسی این جوامع نامید. می‌توان با چشمانی باز اذعان داشت که نظام ایلی و قبیلگی مستقر در این منطقه و همراهی و همکاری قدرت‌های فرمانطقه‌ای با قبایل حاکم و عامل فرهنگی در این جوامع مانعی بزرگ در راه فرآیند دولت - ملت‌سازی به شمار می‌آید. حکومت‌های این منطقه به دلیل فراگیر نبودن، درگیر و سهیم نبودن همه مردم در فرآیند ساخت دولت ملی، ایجاد، مشارکت و توزیع قدرت ملی، همواره برای تداوم قدرت ایلی خود به چشم تهدید به سایر ایلات و قبایل و مردم

می‌نگریستند و به دلیل ضعف قدرت قبیله‌ای و فقدان توان تأمین امنیت ملی کشور همواره به سمت قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای (ایران و عثمانی) و فرامنطقه‌ای (پرتغال، انگلیس و آمریکا) روی آورده‌اند. دو کشور اخیر کمک‌چندانی به فرآیند فراگیر دولت‌ملت‌سازی در منطقه به جز تأمین امنیت داخلی و خارجی و پیشبرد سیاست خارجی این کشورها و نهادسازی‌های محدود و هدفمند در جهت منافع قبایل و در راستای تأمین منافع ملی خود، نکردند. این قدرت‌های بزرگ تماماً در جهت تقویت حکومت‌های قبیله‌ای گام برداشته‌اند و منافع ملی و منطقه‌ای خود را فدای اهداف دولت‌ملت‌سازی موجود در منطقه و در تضاد با حکومت‌های قبیله‌ای و ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی عربی کرده‌اند. حکومت‌های ایلی و قبیله‌ای نیز باتوجه به ساختار حکومت خانوادگی که بنیاد آن بر هم‌خونی و هم‌زبانی و قوم‌گرایی استوار بوده و تضادهایی که در ساخت یک دولت فراگیر ملی مواجه می‌گشتند هیچ‌علاقه‌ای به استفاده از ناسیونالیسم در فرآیند ساخت ملت در قلمرو ملی خود نشان نداده‌اند. جامعه عربی منطقه نیز دارای ویژگی‌های اسلامی و درآمیخته با خلق‌وخوی عصبیت عربی بسیاری از مولفه‌های عرفی ناسیونالیسم سازنده ملت را در جامعه کمتر فرصت ظهور و نمود یافته و نگرش امت‌محوری بر ملت‌سازی برتری داشته و خواهد داشت. این حکومت‌ها در راستای تداوم حکومت خود از این شرایط بهره‌برداری لازم را می‌برند و این دور پر مشکل و ناکارآمد از قرن هفدهم تا به امروز ادامه یافته و تا چند دهه آینده نیز تداوم خواهد یافت. فرآیند ناقص دولت‌ملت‌سازی و بروز چالش‌های فراوان در این منطقه حکومت‌های قبیله‌ای را به سمت ایجاد رانتی ریسم و تلاش در جهت ایجاد رفاه مضاعف و خاموشی مردم در برابر مطالبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشانده و همانگونه که می‌دانیم در پناه سیاست هویج و چماق کمترین اعتراضات مدنی در جریان بهار عربی به جز بحرین در این کشورها شاهد بودیم. در دو دهه اخیر به دلیل مطالبات جامعه و فشارهای قدرت‌های بزرگ ناچار شدند اختیارات محدودی از جمله تدوین قانون اساسی و تنظیم اختیارات مطلق حاکم و حکومت در اصول آن، ایجاد مجلس در کنار محدودیت در انتخابات و انتصابات بیش از نیمی از نمایندگان توسط حاکم، عدم چرخش و توزیع قدرت و خانوادگی و شخصی بودن حکومت و ... ده‌ها مورد دیگر در قالب اصولی از قانون اساسی این کشورها حکایت از تکامل نیافتگی و ناکارآمدی فرآیند دولت‌ملت‌سازی در این منطقه را دارد. در یک کلام می‌توان گفت حکومت‌های ایلی و قبیله‌ای ناتوان و ناکارآمد و از نفس افتاده با صرف هزینه‌های فراوان و تبلیغات کاذب و رانتی ریسم و همراه ساختن قدرت‌های فرامنطقه‌ای و سوءاستفاده از عامل مذهب به اشکال و شیوه‌های مختلف به دنبال نشان دادن و وانمود کردن دولت ملتی کارآمد و موثر در این منطقه پر چالش و تنش است. اگرچه هیچ‌انسان عامی و آگاهی در این منطقه چنین نمایشی را هرگز نپذیرفته و به رسمیت نشناخته است.



## فهرست منابع

فارسی:

۱- قرآن کریم.

۲- آشوری، داریوش (۱۳۸۳)، **ما و مدرنت**، تهران: انتشارات صراط.

۳- ابراهیمی و دیگران (۱۳۷۹)، **اسلام و حقوق بین‌الملل**، تهران: نشر سمت.

۴- اسمیت، آنتونی، هاجینسون، جان (۱۳۸۷)، **ملی‌گرایی**، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۵- اشپکلو، مرای (۱۳۸۷)، **تاریخ اقتصادی ناسیونالیسم**، مترجم: منوچهر بیگدلی خمسه، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

۶- امامی، محمدعلی (۱۳۸۵)، **عوامل تأثیرگذار در خلیج فارس**، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

۷- برنز، تری (۱۳۸۷)، **عراق یک، دو یا سه دولت یا تداوم جنگ**، مترجم: پرویز دلیرپور و علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: نشر کویر.

۸- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، **آموزش دانش سیاسی**، تهران: نشر نگاه معاصر.

۳۱

۹- بوزان، باری (۱۳۸۸)، **مناطق و قدرت‌ها**، مترجم: رحمان قهرمان‌پور، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۰- پوجی، جیان فرانکو (۱۳۸۸)، **نظریه‌های تشکیل دولت، در راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی**، مترجم: قدیر نصری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۱- تانسی، استیون (۱۳۹۰)، **مقدمات سیاست**، مترجم: هرمز همایون‌پور، تهران: نشر نی.

۱۲- جونز، مارتین و وودز، مایکل (۱۳۸۶)، **مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی**، مترجم: زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، تهران: نشر دانشگاه تهران.

۱۳- حاتمی، عباس (۱۳۹۰)، «نظریه‌های مختلف دولت‌سازی، به سوی چارچوب نظری»، **فصلنامه پژوهش‌نامه خلیج فارس**، س ۶، ش ۳.

۱۴- رنی، آستن (۱۳۷۸)، **حکومت**، مترجم: لیلی سازگار، تهران: نشر مرکز نشر دانشگاهی.

۱۵- زارعی، بهادر (۱۳۹۵)، **مطالعات منطقه‌ای خلیج فارس**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۶- زارعی، بهادر (۱۳۹۲)، **بنیادهای نظری جغرافیای سیاسی با تأکید بر اسلام و ایران**، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۷- سید قطب (۱۳۷۸)، **عدالت اجتماعی اسلام**، تهران: نشر کلبه شروق.

۱۸- سینایی، وحید (۱۳۹۵)، «فرآیند ناتمام دولت-ملت‌سازی و از رشد ماندگی همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس»،

**فصلنامه دولت‌پژوهی**، س ۲، ش ۵.

- ۱۹- عنایت، حمید (۱۳۷۲)، *اندیشه سیاسی اسلام معاصر*، تهران: نشر خوارزمی.
- ۲۰- فریش، هری (۱۳۸۷)، *خاورمیانه*، مترجم: هرمز همایون پور، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- ۲۱- قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین (۱۳۸۸)، «مدل‌های دولت-ملت‌سازی از مدل اروپایی تا اوراسیایی»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، س ۴، ش ۷.
- ۲۱- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *ظهور جامعه شبکه‌ای*، تهران: نشر طرح نو.
- ۲۲- کامروا، مهران (۱۳۸۸)، *خاورمیانه معاصر*، مترجم: محمداقبر قالیباف و سید موسی پور موسوی، تهران: نشر قومس.
- ۲۳- گبیرنا، منتسرات (۱۳۷۹)، *مکاتب ناسیونالیسم*، مترجم: امیر مسعود اجتهادی، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۴- گیدنز، آنتونی (۱۹۸۷)، *جامعه و سیاست*، مترجم: منوچهر صبوری، تهران: نشر قومس.
- ۲۵- مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، مترجم: دره میرحیدر، تهران: نشر سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۲۶- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی بی‌طرفی ایران*، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲۷- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۹)، *سیاست‌های مرزی و مرزهای بین‌المللی ایران*، مترجم: حمیدرضا محمدی، تهران: نشر سمت.
- ۲۸- هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نشر میزان.
- ۲۹- هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، *سیاست*، مترجم: عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

لاتین:

- 30- Anderson, p. (1974). *linage of Absolute State*, New Left book Press.
- 31- Sajadi, Jila. (1985). *The East Indian company Trade with Iranian Port at the End of the 18th and beginning of the 19th Century*. A Geographical study un Published PhD. Thesis, University of Southampton.